

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

CIA

در افغانستان

به ادامه گذشته:

ث:- امریکا و سایر کشور های غربی:

خلاف تصور آن عده از خوش باوران سیاسی که فکر می کنند هر آنچه قدرت های امپریالیستی ادعا نمایند "عین حقیقت" است، از نخستین روز هائیکه فاجعه ثور به وقوع پیوست و کشور ما را در گرداب حوادث ملی و بین المللی دستخوش طوفان های خانمان برافکن ساخت، امپریالیزم امریکا به منظور ایجاد هسته و تکامل آنها به شبکه های استخباراتی از هیچ نوع تلاشی خود داری نوزیده سخت تلاش نمود تا در آن زمینه از حریف زورمند شان که در افغانستان حاکمیت را در دست داشت، عقب نماند.

یکی از آن زمینه ها، هجوم بیش از صدها هزار افغان در کشور های اروپائی، استرالیا، زیلاند جدید، جاپان و امریکا بود. هر چند در ظاهر تمام آن کشور ها ادعا می نمودند که مطابق به فیصله های "قرار داد ژنو" از درخواستهای پناهندگی استفاده استخباراتی نخواهند نمود، مگر قضیه یک تن از افسران عراقی که دو سال قبل به صورت غیر مستقیم به خاطر پاک کردن دامن خون آلود سردمداران کاخ سفید به ویژه "بوش و چنی" از طریق گماشته های مطبوعاتی "سی.ای.ای" متهم شد که گویا با دادن معلومات غلط در هنگام تقاضای پناهندگی در المان، "ب.ن.د" را فریب داده و در نتیجه باعث فریب "سی.ای.ای" نیز گردیده است، و با آن فریب کاری بار جنایات امریکا و شرکاء در عراق را به دوش دارد، به اثبات رسانید که این ادعا به کلی باطل و عاری از حقیقت می باشد.

هر چند چه در همان زمان و چه هم بعد تر هیچ منبعی نهاد های استخباراتی المان، امریکا، انگلیس، فرانسه و اسرائیل را که در همان زمان در آن قضیه دست داشتند مورد بازخواست قرار نداد که چرا با زیر پا نمودن یکی از فیصله های "قرار داد ژنو" محرمیت درخواست پناهندگی را نقص نموده و از آن استفاده استخباراتی نموده اند، مگر نفس آن سکوت، چند نکته را به نیکوئی نمایان ساخت:

۱- محرمیت و مصونیت در خواست پناهندگی در نزد کشور های امپریالیستی هیچ گونه اعتباری نداشته، آنها سیل معلوماتی را که از طرف متقاضیان پناهندگی به اداره های مربوطه داده می شود بعد از سبک و سنگین های لازم و ضروری، در دسترس نهاد های استخباراتی خویش قرار می دهند.

۲- این تخلف آنقدر عام و گسترده است که هیچ یک از کشور ها نسبت به آن حساس نبوده در واقع دست یازیدن به آنرا یک امر معمولی و قبول شده می دانستند.

۳- نهاد های بین المللی که در موارد مشابه یخن کشور های کوچک و فقیر را می گیرند، در مقابله با قدرت های بزرگ حق هیچ گونه ابراز نظر را ندارند و باید سکوت مطلق را انتخاب نمایند.

با در نظر داشت نکاتی که در بالا تذکار یافت، به خصوص ترکیب افرادی که خود را به غرب می رسانیدند، میرهن است که بستر "شناسائی، انتخاب و جذب" افراد به "سی.ای.ای" و نهاد های مشابه در کشور های غربی از گستردگی کامل برخوردار بوده آنها را قادر می ساخت، تا با خاطری آسوده به دنبال شکار های مورد نظر خویش روان گردند. اگر مجموع پناهندگان افغان را در غرب طی این مدت بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار نفر تخمین نمایم و هرگاه بپذیریم که غرب فقط بر روی یک درصد از آنها انگشت گذاشته باشد، می بینیم که با تأسف رقمی بین ۳۰۰۰ تا ۵۰۰۰ افغان باید جذب نهاد های استخباراتی آنها گردیده باشد. حتا هرگاه این فیلتر را چند لایه بسازیم و بپذیریم که از هر هزار نفر یک نفر عبودیت آنها را پذیرفته باشد، باز هم رقمی بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ نفر جاسوس به دست می آید.

در اینجا سؤالی که مطرح می گردد و باید دقیق به آن برخورد صورت گیرد این است، که غرب از اینهمه آدم چگونه می توانست استفاده نماید. به خصوص وقتی اکثریت همچو افراد بیش از دوده از کشور خود دور بودند و در نتیجه با تحولات آن دو دهه تقریباً نسبت به کشور بیگانه شده بودند، فرستادن آنها می بایست به چه طریق صورت می گرفت؟ وزیر کدام پوشش می توانستند اهداف امپریالیزم را بر آورده سازند؟

همانطوریکه در ماه مارچ ۲۰۰۸ ضمن مقاله " N.G.O. ها مکتب های پرورش برای قشر دلال وابسته به امپریالیزم*" نگاشته بودم، غرب به خاطر آنکه افراد انتخابی خود را در داخل افغانستان جاسازی نموده بتواند، خوبترین وسیله را در ایجاد شبکه های "ن.جی.او." تشخیص داد.

همین شبکه ها بودند و هستند که با امکانات مالی میلیارد دلاری در دورترین نقاط افغانستان دفتر های خویش را به وجود آورده و به صورت دقیق به خاطر تحکیم و گسترش مناسبات استعماری کار می نمایند.

این باند های رسوا و خیانت کار، چه خود را در زیر لوای سبز اسلام و ردای پیامبر آن پنهان نموده باشند و چه هم تن و روان کثیف شان را با بیرق های سرخ مارکسیزم، لنینیسم و مانویزم آراسته باشند، مزدوران بی مقدار امپریالیزم امریکا و سایر کشور های غربی و مشتی جاسوس وطن فروش اند که آگاهانه به مثابه قدامه و جاده صاف کن ارتش استعمار و نفوذ سیاسی آن، در کشور عمل نموده بار سنگین خیانت به میهن را بر دوش دارند.**

و اما بعد از تجاوز امپریالیستی بر افغانستان و درک نیامندی به جواسیس بیشتر، امپریالیزم امریکا و شرکای اروپائی اش، طریقه دیگری را به منظور جذب افراد پیش گرفته اند که همانا زیر نام ترجمان و همکار فرهنگی در خدمت نهاد های استخباراتی درآمدن افراد می باشد. این شیوه که در آغاز با استقبال نسبی همراه بود به مرور زمان با رشد آگاهی افراد فریب خورده و فاصله گرفتن آنها از این جریان خایبانه و از جانب دیگر خطرات احتمالی آن، اکنون به یکی از پردرآمدترین مشاغل در کشور های اشغالگر مبدل شده است. چنانچه به علاوه معاشی که فرد

عازم به افغانستان می‌گیرد آنهم گاهی تا روز یک هزار دالر، عده ای به مثابه دلال نیز پا پیش نموده از درک هر معرفی موفق مبلغ ۵۰۰۰ دالر حق الزحمه می‌گیرند.

یکی از این افراد که در این تجارت برده ساز دستان کثیف خویش را داخل نموده است، "دستگیر پنجشیری" خاین و جاسوس معروف "ک.ج.ب." است.

آنچه در مورد این وطن فروش پر رو و بی‌آزرم و بقیه باند های خلق و پرچم قابل توجه است، این شرف باختگان با این عمل به علاوه استفاده مادی اهداف چند دیگری را نیز در نظر دارند:

- ۱- اولین هدف آنها بعد از استفاده مادی، در زیر بیرق امریکا و با استفاده از توپ و تانک آنها تلاش به خاطر دوباره سازی تشکیلات وطن فروشان می‌باشد.
- ۲- آنها با این عمل می‌خواهند در عمل به همه بفرمانند که با سجده بر درگاه ارباب بزرگ، از گناهان قبلی پاک شده و دیگر کسی قصد مخالفت با آنها را نداشته باشد.
- ۳- به صورت غیر مستقیم و در پناه امپریالیزم امریکا دشمنی های قبلی خویش را پیش برده تلاش می‌ورزند تا دست مردم را از گریبان خویش دور نگهدارند.

دقیق به همین منظور است که در کابینه فعلی سردهسته غلامان و در سیستم اداری جدید در تمام ساحه ها، امریکائی ها به طرف این وطن فروشان دست دراز نموده و می‌خواهند ماشین سرکوب استعماری را به وسیله آنها کامل ساخته به راه بیندازند.

ادامه دارد

یادداشت ها:

* -

موسوی

۱۵.۰۳.۰۸

N.G.O. ها مکتب های پرورش

برای

قشر دلال وابسته به امپریالیزم

از دیر زمانی، این فکر، که باید اندکی در رابطه با علل پیدایش N.G.O. ها، نقش آن ها در مقطع کنونی ووظایفی را که در آینده ها در صورت تداوم اوضاع کنونی، به عهده خواهند گرفت؛ نوشته وخدمت خوانندگان گرانقدر تقدیم نمایم؛ به مانند یک ندای درونی بر من فشار می‌آورد. مگر تعمیل آن بیشتر به دو دلیل اساسی تا امروز به تعویق افتاده بود. یکی آن که دوستانی وعده نموده بودند تا اسناد لازم را از شعبه های مربوطه برایم ارسال دارند، دیگری کم بها دادن به اصل قضیه، آنهم به شکلی که ضریب هوش مردم خود را بالاتر از آن می‌دانستم، که بعد از گذشت

این چند دهه خونبار، هنوز هم موفق به درک نیات قدرت های اشغالگر امپریالیستی و رقیبای آنها نگردیده در دام توطئه های آنها گیر بمانند.

اگر گذشت زمان انتظار بیهوده از برخی دوستان فراموش کار را به اثبات رسانید، مطالعه نوشته آقای "حمید" زیر عنوان "راه حل غیر سیاسی مشکل افغانستان" بیشتر از قبل این قلم را متوجه خطر گردانیده، باعث شد تا این مختصر را خدمت شما خوانندگان گرامی تقدیم و از کاستی های آن بخشش بخواهم. امید است آقای "حمید" نیز که ستون فقرات پروژه آنها بر این قشر اجتماعی می خواهد بنا یابد، به مثابه برگ سبز تحفه درویش، این چند سطر را، از من پنیرا گردند.

ما در فرهنگ عامیانه خودداریم "درخت گفته اگر دسته از خودم نباشد، مرا تبر قطع کرده نمی تواند" این ضرب المثل که به مانند صد ها و هزاران دیگر از همین نوع، محصول تجارب چند هزار ساله عمل اجتماعی ملیونها باشند این میهن بوده و در ادوار مختلف، بار بار حقانیت خود را در تمام ساحه های روابط اجتماعی به اثبات رسانیده است، در رابطه با مناسبات افغانستان و کشور های اشغالگر نیز صادق بوده، میزان موفقیت های نسبی و شکست محتوم آنها به صورت کامل مربوط است به توانائی ها و درجه تعهد افراد گماشته شده آنها از درون جامعه افغانی و یا به عبارت دیگر دسته های تبر در قطع کردن درخت برومند افغانستان تجزیه ناپذیر و پربار.

خلاف امپریالیزم کهنه کار بریتانیای کبیر که ایادی و قشر منافع منافع استعماری اش را از درون جامعه سنتی افغانستان از ۵ ربع قرن بدین سو در وجود خاندانهای مذهبی مشخصی چون مجددی ها، افندی ها، عده ای از مولوی های دیوبندی - بی چاره افراد نا آگاه از لحاظ سیاسی و یا عاملین آگاه دشمن در مورد همچو اشخاص، شبکه های استخباراتی مشخص و شاخک های ارتباطی آنها را هنوز هم بعد از چندین دهه، گاهی به پیر "سوات" و زمانی به پیر "باجور" و... نسبت داده، هدف از چنان ارتباط هائی را در مقولات مذهبی "پیر و مرشد" و یا "دست پیر گرفتن" به خورد مردم داده آگاهانه و یا نا آگاهانه شخصیت های کاذبی را بر تارک مردم سوار می کنند - فیودال ها، دودمانهای معینی که بر حاکمیت تکیه زده بودند؛ داشت، امپریالیزم آمریکا که بعد از جنگ جهانی دوم از موضع برنده واقعی جنگ در رأس قدرت های امپریالیستی قرار گرفت، از زمان قایم ساختن رابطه با افغانستان واهدای اولین کمک های بدون عوض وقرضه های کمر شکن، ایجاد وپرورش چنین قشری را یک لحظه از نظر دور نداشته در همه حالت و با حیل مختلف کوشید، تا قشر دلال مربوط به خود را در این کشور پرورش دهد. این تلاشها اگر از یک سو در شهر کابل به صورت عمده در دو مرکز جذب، دفتر بزرگ I.C.A. در کارته ۴ - با سازمان جاسوسی آن کشور یعنی C.I.A. نباید یکی پنداشته شود - و مرکز فرهنگی آن کشور در شهر نو کابل، فعالیت خود را متمرکز ساخته، مزدوران آینده را از آن میان انتخاب می نمود، از جانب دیگر در قندهار، هلمند، به ویژه لشکر گاه وچاه انجیر، دام های جذب استخباراتی وپرورش قشر وابسته به خود را گسترده، در رقابت با حریف سوسیال امپریالیستی اش، دست آورد هایش را تحکیم بیشتری بخشید.

این روند دیری نیابیده، از یک سو ناکامی پروژه های ناکام، بدنام و غیر اقتصادی آمریکائی ها و از جانب دیگر چرخش دیوانه وار دولت افغانستان به جانب شوروی وافتیدن آن در دام رویونیوم خروسجفی، این پروسه قشر سازی را به ضرر آمریکا آسیب رسانیده، در بسا موارد از حریف نیرومند سوسیال امپریالیستی اش عقب ماند. از دید امریکائی ها مصیبت به همین جا ختم نگردیده، نفرت خلق ما از جنایات صهیونیسم در قبال خلقهای عرب، افشای جنایات امپریالیزم آمریکا در کشور های هندو چین و جنوب شرق آسیا به خصوص ویتنام واندونیزیا، و نقش رقیب در افشای هر چه بیشتر آن جنایات، به علاوه آنکه مانع رشد قشر دلال وابسته به امپریالیزم آمریکا در داخل

کشور گردید، حتی برخی ها را که به دست و دل بازیهای "یانکی" ها دل بسته بودند، سخت زیر فشار قرار داده ، در هیچ جمع روشنفکری تبلیغ برای یانکی ها و یا دفاع از آنها نه تنها مقنن نبود بلکه دفاع کننده را در اسرع وقت به چنان بدنامی می کشانید ، که تا اخیر عمر نجات از آن در چشمرس نمی توانست قرار گیرد .

در چنین یک فضائی کودتای ۲۶ سرطان ۵۲ به وقوع پیوسته در نتیجه عده زیادی از افرادی که گمان آن می رفت، که در رابطه با آمریکائی ها قرار داشته و یا حتی احتمال قرار گرفتن آنها منتفی نبود، در پناه اتوریتیه "رئیس جمهور داوود" به وسیله پرچمی ها در تمام بخش های جامعه به خصوص در ارتش از میان برداشته شده ، حد اقل نقش آنها را در درپیش برد امور اجتماعی کاهش در خور ملاحظه دادند .

به تعقیب آن بعد از فاجعه خونبار ۷ثور ۵۷، که مزدوران روس با کینه و نفرت غیر قابل تصویری به جان مجموع ملت افتادند، هواداران احتمالی غرب نیز از ساطور خونین آنها نجات نیافته ، برخی در زندانها به سلاخی کشیده شدند و قسمتی دیگر ، که از امکانات اقتصادی بیشتری برخوردار بودند، راهی دیار غرب گردیده به صورت عمده در امریکای شمالی مستقر گردیدند .

اگر اوجگیری مبارزات ضد استبدادی مردم ، تجاوز مستقیم شوروی بر افغانستان و به خون کشانیدن مردم آنرا باعث گردید ، تجاوز رهنانه شوروی تکان اجتماعی بزرگ تری را باعث گردیده، تمام اقشار و طبقات اجتماعی را واداشت تا هریک به دفاع از منافع طبقاتی و حفظ هویت خود ، در تقابل با شوروی قرار گرفته، به عمق و پهنای آن تکان بیفزایند . در چنین حالتی از یک سو اقشار و طبقات ضد خلقی که هیچ گاه پایه مردمی نداشتند ، به فکر حامی و یا حامیان مقتدر در سطح بین المللی بر آمدند و از جانبی نیروهای امپریالیستی بعد از سالی سکوت و دیر باوری به فکر آن افتادند تا به منظور در هم کوبیدن نیروی حریف ، متحدین و وابستگان دیگری تدارک و سر هم بندی نمایند .

در چنین یک فضایی ، پر واضح است که زودتر از همه نیروهای وابسته به اسلام سیاسی در مرکز دید قدرت های استعماری قرار می گیرند ، زیرا از جانبی دولت اسلام گرای جنرالان در پاکستان به مثابه پیش شرط همکاری با غرب و احتمال خطر را پذیرفتن ، بر همکاری و تکیه بالای اسلام سیاسی سخت تأکید می ورزید، و از جانب دیگر در خود نیروهای منوط به اسلام سیاسی ، ظرفیت در خدمت امپریالیزم قرار گرفتن در حد بالائی وجود داشت، این عامل زمانی اولویت پیدا می کند ، که امپریالیزم به تجربه درک می نماید، نیروهای ملی و انقلابی با اعتقاد به اصل "هدف وسیله را توجیه نمی کند" به هیچ صورت نمی توانند طرف مذاکره ، امپریالیستها قرار گیرند .

بدر نظر داشت نکات فوق، از سیل سلاح و امکانات ارسالی در پاکستان ، تنها نیروئی که حد اکثر استفاده را می نماید اسلام سیاسی در کل و "حکمتیار و ربانی" به صورت خاص ، می باشند . امری که دگروال "یوسف" نویسنده کتاب "تلک خرس" و "خاموش مجاهد" ، که از طرف استخبارات ارتش پاکستان I.S.I. این ماموریت را انجام می داد، در هر دو کتاب بار ها از آن نام می برد . این توزیع تسلیحات و سایر امکانات که از طرف غرب بسیار آگاهانه سازمان یافته بود و بیشتر از ۶۳ در صد آن تنها به "حکمتیار" تعلق می گرفت، صرف نظر از آن که مصرف رقابتی داشت و یا به عبارت دیگر به منظور تضعیف رقیب مورد استفاده قرار می گرفت، از لحاظ ادامه سلطه و قدرت غرب در افغانستان بعد از خروج شوروی آنروز ، نیز دارای اهمیت بوده ، در واقع به غرب در کل و به امپریالیزم امریکا به صورت خاص این امکان را به وجود می آورد، که کاستی های گذشته را جبران و قشری را که در دراز مدت حافظ منافع امپریالیزم در افغانستان باشد ، نیز پرورش و رشد لازم بدهد . تحت چنین برنامه ایست ، که افراد متعلق به باند "حکمتیار" به مانند گل سرسید مقاومت رسمی در همه جا جولان داده ، به علاوه آن که در تمام سفارت خانه ها بر روی شان باز بود ، متناسب با سطح آمادگی شان ، هزاران بورس تحصیلی را نیز تصاحب

نموندند. یک نظر اجمالی به دور ویر مان در کشورهایی که زندگی می‌نمائیم، بهترین سند و گواه ما در درستی این حکم می‌باشد. - این کار به وسیله روسها، ایرانی‌ها و پاکستانی‌ها نیز با شدت به پیش برده شده هر یک از آنها می‌خواستند، تا برای آینده افغانستان، حاملین سیاست‌های تجاوز کارانه‌شانرا، به حد کافی از آمادگی‌های لازم در امور متعدد برخوردار سازند -

مگر آنچه را در بسا مواقع سیاست‌مداران غربی نمی‌خواهند در نظر بگیرند، تفاوت ما هیتی بین یک مهره شطرنج و یک انسان زنده در یک بازی مرگ و زندگی است. آنها همیشه فکر می‌کنند، که همانطوریکه دانه‌های بی‌جان شطرنج را به منظور "مات کردن" حریف اینطرف و آنطرف می‌برند، به همان سان قادر اند با انسانهای وابسته به خود نیز برخورد نمایند. این اشتباهیست که قدرت‌های امپریالیستی نه یک بار آنرا مرتکب شده‌اند و نه هم دو یا سه بار. بلکه در تاریخ به کرات اتفاق افتاده و تا زمانی که مناسبات حاکم و محکوم، بآدار و مزدور، فرمانده و فرمانبر وجود دارد باز هم اتفاق خواهد افتاد. از نمونه‌های برجسته آن می‌توان از "صدام حسین، نوروینگ، سادات، اسامه بن لادن و..." وده‌ها نمونه دیگر در سطح بین‌المللی و در داخل افغانستان " حکمتیار، ملا عمر، ربانی، سیاف و... " یاد دهانی نمود. از جمله " حکمتیار و ربانی" که بیشترین کمک‌ها را به خود اختصاص داده بودند و هر یک به خاطر روز‌های آینده ده‌ها کادر و ورزیده در سطح داکتر و ماستر با تحصیلات در کشور‌های غربی در اختیار داشتند، از دو موضع متفاوت در تقابل با امریکا قرار گرفتند.

بدین معنی، در حالی که " حکمتیار" با همان روش بازی دوسره در زمان جنگ سرد، می‌خواست به روابط دوگانه خود با روس و امریکا ادامه دهد - تنی، گلاب زوی از یک طرف و I.S.I از طرف دیگر - چنین روابطی از جانب امریکا مورد پذیرش قرار نگرفته خواستار اطاعت و کرنش بیشتر وی بود. آنچه در این میان به جرات " حکمتیار" می‌افزود به علاوه نقش اعراب شرکت‌کننده در مقاومت افغانستان به حمایت از وی، غلتیدن حریف به صورت کامل در دامن روسها نیز بود. " حکمتیار" فکر می‌کرد، که در غیاب ربانی - مسعود غرب ناگزیر است با وی کنار آمده، در برخی موارد از آزادی‌های بیشتری برخوردار گردد. فکر خامی که در واقع، فکرایجاد نیروی بدیل را به میان آورده، ملامت و پروژۀ طالب از آن سر کشید. این بی‌اعتنائی غرب مقابل " حکمتیار" به دامنه ترمرد وی افزوده، در نتیجه بیشترین نیروئی را که غرب برای بعد از شوروی تربیت نموده بود از سیطره و کنترل آن به صورت نسبی خارج گردید.

در حالی که موضع ربانی - مسعود سیر تکامل دیگری را طی نمود. آنها که در آغاز به مانند " حکمتیار" در همسویی کامل با غرب پا به میدان نهاده بودند، برخی در همان اولین گامها و برخی دیگر در جریان ۱۴ سال تاریخ مقاومت رسمی، جبهه عوض نموده، با تمام سروصداها و شوروی ستیزی در ظاهر، در اساس حلقه رقیب روس را به گردن انداخته، به هیچ صورت نمی‌توانند از اعتماد کامل غرب و در رأس امپریالیزم امریکا برخوردار گردند. نیروی بدیلی را نیز که غرب در وجود طالب به وجود آورده بود، مدت مدیدی برایش نیامده از طرف به اصطلاح "القاعده" بلعیده شد.

بدین ترتیب بار دیگر غرب از لحاظ قشر متعهد به خود با وجود خرج صد ها میلیون دلرطی بیش از دوده، با دستان خالی باقی ماند. مگر اوضاعی که دیروز در آن بازی جریان داشت با اوضاع امروزی از زمین تا آسمان تفاوت دارد. دیروز اگر دولت مرکزی وجود داشت و می‌توانستند خوش بین باشند که به کمک زمان دوباره شانس نفوذ خواهند یافت، امروز اوضاع در کل به شکل دیگر است. حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اتفاق افتاده، از جانبی به خاطر اقناع مردم امریکا و از جانب دیگر به خاطر تحقق اهداف ستراتیژیک در منطقه ضرورت مداخله عاجل

ایجاب می نماید ، در غیاب یک دولت مرکزی و حاکمیت بلامنازع حریف، از طریق شورای نظار و حزب وحدت، هیچ دور نمای مشخص و امیدوار کننده ای برای غرب باقی نمانده ، لذا به هر قیمت وبا کمترین نیرو به امید ایجاد نیروی جدید باید به مداخلات خود شکل علنی و آشکار ببخشد . بر افغانستان لشکر کشد، یک مزدور را که دیگر درست فرمانبردار نسبت به زیر کشیده دیگری را در عوض آن بر مسند قدرت نشاند. این کارهایی بود که غرب به سادگی انجام داد ، ملامت رفت ، "ببرک امریکائی" به جایش نشست . مگر آن قشر دلالی که بتواند حامل سیاست های استعمار و حامی منافع آن باشد، کجاست؟

به خاطر حل این معضله غرب به ناگزیر در ۴ جهت مشخص و تاحدودی متفاوت به کار آغاز نمود :

۱- به صورت موقت یک تعداد از افغان هائی که سال ها در غرب زندگی نموده و خود را از امریکائی امریکائی تر و از المانی المانی تر می دانستند، باید به خدمت گرفته می شدند تا روز ورود به کابل حد اقل به مثابه وزیر و معین چند تن را در رقابت با حریف معرفی می داشتند. تحقق این مأمول شانس جدیدی را برای یک مشت "توریست سیاسی" باز نموده ، آن عده از افرادی که از بیکاری ویا "پیتزا دلپوری" به جان آمده بودند، فرصت را غنیمت شمرده با بوق و سرنا عازم میهن شدند. مگر هم غرب به نیکوئی می دانست و هم خود آن "توریست" ها ، که بر آنها نمی توان اعتماد دایمی نمود، آنها تا همان زمان در افغانستان باقی خواهند ماند که جیب های شان جا دارد به محض پر شدن جیب ، عطای خدمت به وطن !! را به لقای استعمار بخشیده با جیب پر دوباره به غرب باز خواهند گشت . خود محاسبه کنید که از همسایه ها به چه تعداد شامل این روند می گردند.

۲- خریداری کادر اداری و مدافع منافع خود از درون اردوگاه حریف . داکتر عبدالرحمان ، حاجی قدیر، اکبر بای، عطا محمد نورو... این سیاست با آنکه در آغاز به علت مقاومت خشونت آمیزی که از طرف جناح رقیب نشان داده شد،- کشته شدن دوتن اولی - اندکی کنار گذاشته شده و با احتیاط نسبت با آن برخورد صورت می گرفت ، در این اواخر دوباره احیاء شده در برخی موارد از موضع قدرت برخورد می نماید . اینکه جذب چنین افرادی تا چه مدت ادامه یافته و عکس العمل رقیب چه خواهد بود ، در رابطه با اکبر بای و عطا محمد نور محک خواهد خورد . در صورتی که این هر دو نیز به سرنوشت دوتن قبلی گرفتار نشوند، چه بسا حریف به خاطر خنثی ساختن کامل پروژه ، به گسیل افراد نفوذی دست یازیده ، از درون برای آنها درسهای غیر قابل کنترل ایجاد نمایند.

۳- دراز کردن دست دوستی به جانب کادرهایی که در جریان بیش از دو دهه آنها را تربیت نموده و اکنون به مثابه افراد ناراضی از جناح "حکمتیار و ملا عمر" امکان احیای روابط دوستانه با آنها وجود دارد . - خرم، ثابت، فاروق وردک ، جمعه خان همدرد ، مقبل، ملاراکتی وده ها تن دیگر در به اصطلاح پارلمان اداره مستمراتی - این افراد با تمام عشق و علاقه ای که در خدمت به استعمار و نفرت از مردم دارند و به صورت عمده از سطح بالای تحصیلی نیز برخوردار می باشند ، در دراز مدت نمی توانند پایه ثابتی برای بقای رژیم به شمار آیند. چه در صورت تشدید تضاد ها آنها با نزدیک شدن بیشتر به اداره مستمراتی ، امکان نفوذ مردمی خویش را از دست خواهند و در صورت دور ماندن از قدرت ، در عمل به مخالف مبدل خواهند شد .

۴- خلاف سه بخش اول که ممکن از لحاظ کیفی در مقطع فعلی کار آئی بیشتر داشته و همین اکنون مورد استفاده قرار گرفته بتوانند، بخش چهارم که همان طیف جدیدیست که در N.G.O ها سازماندهی می گردند، به علاوه آنکه از لحاظ کمی غیر قابل مقایسه با چهار بخش قبل است ، تربیت آنها نیز به منظور رفع مشاغل به صورت عاجل نبوده بلکه غرض از ایجاد آن پرورش یک قشر دلال و وابسته به امپریالیزم است که بود و نبود ، هست و نیست آنها

به دوام وضعیت مستعمراتی کنونی منوط بوده ، در آینده ها خواهند کوشید با تمام قواء از موجودیت و منافع استعمار با جنگ و دندان به دفاع بپردازند .

این طیف که بنا بر احصائیه های موثق اکنون بیش از ۲۵۰۰۰ افغان را به صورت مستقیم تحت پوشش خود دارد و با یک حساب عادی هر فرد جمع ۵ تن عضو خانواده ، به تعداد مجموعی ۱۵۰ هزار نفر بالغ می گردند، در واقع پرچمی خلقی های جدیدی اند که به منظور حفظ منافع استعمار به وجود آمده و تا پای جان از آن به دفاع خواهند برخاست .

غرب و در رأس آن امپریالیزم جنایت گستر امریکا ، که در مقطع کنونی وسعت و گستردگی طیف را در نظر دارند ، به هر نیروئی که در شرایط کنونی بتواند چهار نفر را در زیر لوای ارتش استعمار سازمان دهد - ارتش کار و به اصطلاح باز سازی ، به یقین آنهایی که چون آقای "حمید" از مطالعات بالائی برخوردار اند به نیکوئی می دانند که در دوران برده داری به ویژه در روم قدیم برده ها به علاوه آن که در کار های نظامی و تولیدی نقش بزرگی داشتند، در خدمات اجتماعی نیز بیشترین مسؤولیت ها را به عهده داشتند - در خود را گشوده کمک ها را به صورت سیل آسا سرازیر می نماید . بدین معنی که چون پروژه گسترده و وسیع در نظر گرفته شده ، لذا باید طیف های مختلف اجتماعی را از رهروان اسلام سیاسی گرفته تا مدعیان دروغین کمونیزم و مائوئیزم ، در خود داشته در وقت ضرورت وظایف محوله را به انجام برسانند . چنانچه همین اکنون انقیاد طلبان مدعی کمونیزم و مائوئیزم در کنار رهروان اسلام سیاسی در کنفرانس ها در داخل و خارج مجدانه حصه گرفته ، نقش تاریخی شان را که تقویت استعمار و تکمیل ماشین استعمار بیست ؛ ایفاء می نمایند .

بادر نظر داشت توضیحات مختصری که از نظر شما خوانندگان عزیز به ویژه آقای "حمید" گذشت ، امید است متوجه شده باشید که دل بستن به N.G.O. ها و آنها را مصدر امر خیری دانستن ، آنهم در سطح نجات کشور از بدبختی هائی که دامنگیرش است ، من جمله دفع تجاوز و رسیدن به آزادی اگر از خوش باوری های روشنفکرانه بر نخاسته باشد به یقین ...

** - در بخش "شیوه های کار سی.آی.ای" به این مطلب باز گشته به تفصیل بیشتر با آن برخورد خواهیم داشت